

## لطفاً مرا پشت همین رویا نگه دار

رضا

ای رهگذر! از توده آشفته بازار  
پشت چراغ، از دست من یک فال بردار

این فال حافظ را به دردم می‌فروشم  
اسپند آتش می‌زنم از روی اجبار

تنها همین یک شاخه گل از صبح مانده است  
این بهره‌ام بوده است از یک روز پُر کار

من ساز شادی را به حسرت می‌نوازم  
با دست‌های خسته و پاهای تبار

تصویر خوب کودکی‌هایم کجا رفت؟  
دارم مدارا می‌کنم با رنج بسیار

بر روی لب، نقاشی لبخند دارم  
یک آسمان اندوه دارم پشت دیوار

ای کاش می‌شد خانه‌ام ابری نباشد  
باها نمیرد گوشه‌ی تقدیر و انکار

مادر بماند، خانه‌مان برکت بگیرد  
پیدا شود شادیِ مدفون، زیر آوار

از عاطفه، تا جاده‌ها لبریز باشند  
لطفاً مرا پشت همین رویا نگه دار